



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و نود و سوم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۳ گنج حضور، بخش اول

عکس، چندان باید از یاران خوش
 که شوی از بحر بی عکس، آب گش
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶)

ای انسان، از انعکاس و ارتعاش انرژی یاران عاشق و به حضور زنده شده، آن قدر باید ذوق و معانی در روح و جان تو منعکس شود که تو دیگر به مرحله بی نیازی بررسی و از بحر بی عکس یعنی از زندگی و عدم، بدون واسطه و تقلید، آب معانی، برکت، شادی، خرد، قدرت، هدایت و شادی بی سبب بگشی. [دیدن بر حسب چیزها، باورها، دردها و من ذهنی فضای تحقیق و یقین نیست، بلکه فضای تقلید و شک است.]

عکس، گاؤل زد، تو آن تقلید دان
چون پیایی شد، شود تحقیق آن
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷)

در ابتدای کار روی خود اگر حال خوب و ذوقی در تو منعکس شد، آن را تقلید بدان و چون آن حال، سکون، آرامش، حس بی‌نیازی از جهان، ذوق و شادی بی‌سبب با فضاگشایی و مرکز عدم، پی‌درپی به تو رسید آن دیگر مرتبه تحقیق است و تو در بحر یکتایی، مرکز عدم، ریشه دوانده، به خدای حقیقی زنده شده و آفریننده شده‌ای.

تا نشد تحقیق، از یاران مبر
 از صدف مگسل، نگشت آن قطره، در
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸)

تا وقتی که فضای درون به اندازه کافی باز نشده و بی واسطه به دریای یکتایی نرسیده و محقق نشده‌ای از یاران عارفی چون مولانا جدا مشو؛ زیرا تا وقتی که قطره باران به مروارید تبدیل نشده نباید صدف را ترک کند، با سکوت و فضاگشایی، خداوند قطره من‌ذهنی را به مروارید حضور تبدیل می‌کند.

صاف خواهی چشم و عقل و سَمع را
بر دَران تو پرده‌های طَمع را
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹)

- *سَمع: گوش
- *طَمع: حرص؛ از

اگر می خواهی چشم و عقل و گوش تو صاف باشد، یعنی به وسیلهٔ عدم بینی، با عقل عدم خردورزی کنی و با آن بشنوی، این پرده‌های همانیدگی، حرص و طَمع را که از طریق آن‌ها می بینی، پاره کن و دور بینداز.

لیک بعضی زین صدا گرتتر شدند
 باز بعضی صافی و برتر شدند
 - (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶)

زندگی در ما به صورت خلاء، سکون، عدم و فضای خالی خودش را گسترش داده است و به صورت فکر و صدا در ذهن ما منعکس می‌شود. و اگر آن نباشد ذهن و حس‌های ما کار نمی‌کند یعنی این فکرهایی که از ذهن ما می‌گذرد انعکاس زندگی و کار خدا است، لیکن بعضی از مردم از شنیدن این انعکاس صدا به سوی من‌ذهنی رفتند و با فکرها هم‌هویت شده و گرتتر شدند. [ذهن به جای خود صدا انعکاس صدا و تقلید آن را می‌شنود.] در عوض بعضی از مردم فضا را باز کردند؛ مرکزشان از همانیدگی با آن حروف صاف شده، از تقلید به تحقیق و به مرتبه بالاتری از زنده شدن به خدا رسیده‌اند.

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۳)
- «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.»

راه را به او نشان داده‌ایم. [راهی که خداوند به ما نشان داده، فضاگشایی در اطراف اتفاقی است که این لحظه ذهن به ما نشان می‌دهد و این راه از درون باز می‌شود نه از بیرون.] یا سپاسگزار باشد [فضاگشایی کند] یا ناسپاس [فضابندی کند و راه باورها و همانیدگی‌ها را ادامه دهد].

گفت حق: دانم که این پرسش تو را
نیست از انکار و غفلت وز هوا
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۳)

خداوند گفت: ای موسی می دانم که این پرسش تو از من ذهنی، مخالفت، انکار، ستیزه و مقاومت نیست. [اگر از فضای گشوده شده سؤال کنید، خداوند خودش سؤال می کند و جواب می دهد. ولی اگر با انقباض و فضا بندی سوال می کنید، این سؤال از من ذهنی ست و فایده ای ندارد.]

ورنه تأدیب و عتابت کردمی
بهر این پرسش تو را ازردمی
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۴)

- *تأدیب: ادب کردن، تربیت کردن
- *عتاب: ملامت کردن، سرزنش کردن

خداوند به موسی فرمود: اگر با منِ ذهنی و از روی انکار سؤال می کردی تو را ادب و تنبیه کرده و در ذهن نگه می داشتم.

هرچه از وی شاد گردی در جهان
از فراقِ او بیندیش آن زمان
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷)

هر همانیدگی در این جهان تو را شاد و مسرور کند، همان لحظه یادت باشد که از تو جدا خواهد شد؛ پس دربارهٔ فراق و جدایی از آن بیندیش.

ز آنچه گشتی شاد، بس گس شاد شد
آخر از وی جست و هم چون باد شد
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸)

از آن چیزی که شاد شدی مثل پول، مقام، همسر، خانه، انسان‌های زیادی نیز به واسطه آن شاد شدند، اما سرانجام همه آن خوشی‌ها و همانیدگی‌های مرکز خود را از دست دادند، چون آن‌ها آفل و از بین رفتنی بودند؛ بنابراین مانند باد از آن‌ها جدا شده و رفته‌اند.

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹)

بالاخره آن مایه‌های شادی و سرمستی و همانیدگی‌ها از دست تو هم خواهند رفت؛ پس آن‌ها را در دل و مرکزت قرار نده، یعنی هم‌هویت نشو و قبل از این که به اجبار و به دلیل آفل بودن از تو جدا شوند، با اراده خود آن‌ها را رها کن.

جمله عالم زین غلط کردند راه
گز عدم ترسند و آن آمد پناه
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲)

همه مخلوقات عالم، انسان‌هایی که من ذهنی دارند به این علت راه را گم کرده‌اند که از عدم کردن مرکزشان و این فضای گشوده شده می‌ترسند؛ در حالی که پناه آن‌ها عقل من‌ذهنی نبوده بلکه مرکز عدم است؛ زیرا تنها در این صورت زندگی می‌تواند به آن‌ها کمک کند.

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را
آینه‌ای دادم تو را، باشد که با ما خو کنی
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶)

ای انسان، من تو را از عدم به وجود آورده و برای خلاقیت تو همان عدم را در اختیار تو قرار داده و تو را بر تخت سلطنت نشانده‌ام و تو می‌توانی پادشاه خودت باشی، آینه‌ای از فضای گشوده شده به تو دادم که مرکز عدمِ توست، هم خدا را به تو نشان می‌دهد و هم بیرون تو را، تا متوجه شوی چگونه به من تبدیل شده و خوی بی‌نهایت و ابدیت مرا بگیری، یعنی این فضا تا بینهایت باز شود و هیچ همانیدگی در مرکزت نباشد.

این عدم خود چه مبارک جای است
که مددهای وجود از عدم است
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۵)

این مرکز عدم و فضای گشوده شده که دارای خرد، حس امنیت و قدرت است، چه جای مبارک و خوش شگونی است که وجود، من ذهنی که از جنس جسم، فکر، هیجان و جان حیوانی است، هشیارانه با تسلیم از مرکز عدم، خدا، کمک گرفته، درونش شاد و انعکاس آن در بیرون زیبا شده و ساختارهای نیک می آفریند.

دل، تو این آلوده را پنداشتی
لاجرم دل ز اهل دل برداشتی
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳)

تو خیال کردی که دل حقیقی همین مرکز پر از همانیدگی با باورها، اجسام ذهنی و دردها است؛ از این رو دل از صاحب دلان یعنی انسان‌های زنده‌شده مثل مولانا برداشتی، دیگر به آن‌ها علاقه نداری و به سخنان‌شان گوش نمی‌دهی. [دل واقعی وقتی است که فضای درون را باز کرده باشید. هر چه این فضا بازتر می‌شود حال تان بهتر شده و کارهای تان در بیرون، سامان و نظم پیدا می‌کند.]

از برای آن دل پُر نور و پر
هست آن سلطانِ دل‌ها منتظر
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸)

-*بر: نیکی، نیکویی

خدا، آن سلطان دل‌ها، منتظر دلی است که آکنده از نور و نیکی باشد و هشیارانه با تسلیم و فضاگشایی، کمک، عنایت و جذبه‌ی خدا را دریافت کرده و فضای درونش بی‌نهایت باز یعنی از جنس عدم شده باشد تا بتواند از طریق او برکاتش را به جهان صادر کند و خودش را از طریق او بیان کند.

صد جَوَالِ زَرِ بِيَارِي اِي غَنِي
 حَقِّ بَگُوِيْد: دَلِ بِيَارِ اِي مُنْحَنِي
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۱)

*- جَوَال: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می کردند؛ بارجامه
 *- مُنْحَنِي: خمیده؛ خمیده قامت، بیچاره و درمانده

ای انسان ثروتمند که مرکزت را پر از همانیدگی کرده‌ای، اگر فرضاً صد کیسه همانیدگی و عبادات مادی و معنوی را پیش خدا ببری او می گوید: ای من ذهنی بیچاره، برای من آن دل بی نهایت باز شده و مرکز عدم را بیاور. [اگر کسی فکر کند مقداری از پول خود را در راه خدا خرج کند ولی هشیاری جسمی و من ذهنی را نگه دارد می تواند به خدا وصل شود، اشتباه می کند.]

شرط، تسلیم است، نه کارِ دراز
سود نبود در ضلالتِ تُرکُتاز
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳)

* ضلالت: گمراهی

شرط زنده شدن به بی‌نهایت خدا تسلیم و پذیرش بی‌قید و شرط اتفاق این لحظه است، نه سعی و تلاش فراوان ذهنی. در تاریکی و مرکز پر از همانیدگیِ ذهنِ تُرک‌تازی کردن، بر حسب همانیدگی‌ها فکر و عمل کردن، بحث و جدل، خودنمایی، جدی گرفتن باورها، شکستنِ تعهد و خدا را در ذهن جست‌وجو کردن، هیچ فایده‌ای ندارد.

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست
ای مسلمان بایدت تسلیمِ جست
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷)

اما مقصود خدا در این لحظه این است که صرف نظر از هر دین و باوری که داری با هر وضعیت و با هر میزان درد و همانیدگی، فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کنی و تسلیم شوی تا بتوانی عنایت و کمک خدا را دریافت کنی. ای انسانِ تسلیم شده، کار تو هر لحظه تسلیم، فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها است.

گفت: بهر شاه، مبدول است جان
او چرا آید شفیع اندر میان؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹)

ندیم شاه گفت: در راه شاه، در راه زنده شدن به خدا، باید جان من ذهنی را نثار کرد، اما او (عمادالملک) چرا باید بدون این که نظر مرا بپرسد، شفاعت کند و اجازه ندهد تا شاه، خدا قهر کند؛ زیرا اگر او قهر می کرد، من به عذاب و درد افتاده و همین دردها به من می فهماند که باید این فضا را باز کنم تا من ذهنی به کلی متلاشی شده و من به بی نهایت خدا زنده شوم.

لی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ بُوْدِ أَنْ دَمَ مَرَا
 لَا يَسَعُ فِيهِ نَبِيٌّ مَجْتَبِي
 - (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰)

برای من لحظه فنا وقتی بود که در این لحظه با فضاگشایی با خدا یکی و تنها باشم، به نحوی که هیچ پیامبر برگزیده‌ای و یا هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد، در آن مقام یا آن حالت بین من و خدا نگنجد، وقتی زندگی با قانون قضا اتفاقی را برای من به وجود می‌آورد، باید تسلیم شده، مرکز عدم را حفظ کنم و از کسی کمک نگیرم و اجازه ندهم که آگاهانه و یا ناآگاهانه در اثر پناه بردن به کسی یا چیزی در بیرون که ذهن نشان می‌دهد، بین من و خدا فاصله ایجاد شود.

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

- * ذودلال: صاحب ناز و کرشمه

ای من ذهنی فریبکار، در جان و روح تو هیچ بیماری و دردی بدتر از کامل فرض کردن خویش و این که فکر کنی کاملاً به خدا زنده و متعهد شده‌ای، وجود ندارد؛ چرا که در من ذهنی چیزی به عنوان تعهد کامل وجود ندارد و تعهد تو خواهد شکست.

گر نه موشی دزد در انبارِ ماست
گندمِ اعمالِ چلِ ساله کجاست؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲)

اگر در انبار، مرکز ما موشِ من‌ذهنی نیست، پس نتیجهٔ طاعات و عباداتِ چهل ساله و کار روی خود کجا رفته است؟ چرا چیزی جز درد به دست نیاورده‌ایم؟ چرا شادی بی‌سبب و حس امنیت در ما وجود ندارد و به خدا زنده نمی‌شویم؟ [وقتی مقاومت و ستیزه داریم و موانع و دشمنان ذهنی ایجاد می‌کنیم، زمینه را آماده می‌کنیم تا موش من‌ذهنی زندگی زنده را از ما بدزدد.]

هوی هوی باد و شیرافشان ابر
در غم مآند، یک ساعت تو صبر
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵)

-*هوی: صدا

صدای باد و بارش ابر، یعنی بادِ عدم و نسیمِ ایزدی، نیروی شفابخش و برکت زندگی به فکر ما انسان‌ها هستند، خدا هر لحظه می‌خواهد با گرم خود به ما کمک کند؛ پس مدتی صبر کن و فضا را بگشا.

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
 عقل کلی، ایمن از ریب المنون
 - (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵)

*- ریب المنون: حوادث ناگوار

«عقل جزوی» یعنی عقلی که از دیدن برحسب همانیدگی‌ها و از فضای تقلید و شک می‌آید و با مقاومت، قضاوت و همانیدگی با چیزهای افل همراه هست، گاهی می‌تواند در بیرون موفق شود و گاهی سرنگون و بدبخت گردد، ولی هیچ‌وقت از حوادث ناگوار ایمن نیست، اما «عقل کلی» که از فضای گشوده‌شده، عدم، می‌آید از حوادث ناگوار و اتفاقات بد مصون است. به عبارت دیگر ممکن است با عقل من‌ذهنی انسان در جهان بیرون موفق شود اما پس از چند سال موفقیت‌هایش فرو می‌ریزد و دچار ریب المنون، اتفاقات ناگوار، خواهد شد.

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد
 که نگفت عذر روزی که: برو شکر ندارم
 - (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۰)

وقتی در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی مرکز م را از همانیدگی‌ها خالی کرده و به شکر فروش زندگی، خدا، وصل شدم؛ او هر لحظه به من شادی بی‌سبب و شیرینی زندگی را می‌دهد و حتی یک لحظه هم به من نگفته است که برو شکر ندارم! در حالی که شکر فروش‌های این جهانی همانیدگی‌ها و شکرهای مصنوعی مثل تأیید، توجه، یا یک چیز جسمی را یک روز می‌دهند و روز بعد دریغ می‌کنند.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بر روید آن کشته‌ی اله
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷)

اگر صد گیاه همانیدگی مثل پول، نقش، جسم، باور در ما سبز شود، کشت ثانویه بوده و از بین می‌روند؛ چون جنس آن‌ها اُفل و از بین رفتنی است و باقی نمی‌مانند؛ عاقبت، آن کشت اول یعنی بی‌نهایت خدا، هشیاریِ خالص، در ما خواهد روید.

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی ست و آن اول درست
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸)

انسان کشت جدید همانیدگی‌ها را بر روی کشت نخست یعنی هشیاری اصیل خود می‌کارد، این کشت دوم فانی و گذراست، از بین می‌رود. اما کشت اول باقی می‌ماند و به ثمر می‌رسد، یعنی انسان به بی‌نهایت خدا زنده می‌شود.

کشت اول کامل و بُگزیده است
 تخم ثانی فاسد و پوسیده است
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹)

کشت اول، هشیاری، ما که مرکزمان را عدم کردیم و خود را به عنوان خدا شناسایی کردیم کامل و برگزیده زندگی است، هیچ ایرادی نداشته و لزومی ندارد که چیزی از بیرون به آن اضافه شود تا بهتر گردد ولی کشت دوم یعنی همانیدگی‌ها (باورها، دردها و چیزهای فیزیکی) فاسدشدنی و پوسیده است.

حُکمِ حق گسترده بهر ما بساط
که: بگوئید از طریق انبساط
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

خداوند برای ما قدرت تمکین و بساط عدم را گسترده و به ما حکم کرده است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون قضا و کن‌فکان برای ما پیش می‌آورد با فضاگشایی و از طریق انبساط سخن بگوییم.

که درونِ سینه شرح داده‌ایم
شرح اندر سینهات بنهاده‌ایم
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷)

ای انسان ما شرح این مطلب که تو چه کسی و از چه جنسی هستی را در دلِ تو نهاده‌ایم و شرح صدر، یعنی توانایی فضاگشایی و باز کردنِ فضا را در درونت قرار داده‌ایم.

- با تشکر:
- لیلا



خانم نوشین



با سلام
 لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ بُوْدِ أَنْ دَمَ مَرَا
 لَا يَسْعُ فِيهِ نَبِيٌّ مُجْتَبِي
 -مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

برای من لحظه ی فنا وقتی بود که با خدا تنها باشم به نحوی که هیچ پیامبر برگزیده ای در آن مقام یا حال، جا ندارد.

بیت بالا اشاره به حدیثی است از حضرت رسول:
 برای من در خلوتگاه با خدا وقت خاصی است، که در آن هنگام نه فرشته ی مقربّی و نه پیامبر مُرسلی، گنجایش صحبت و اُنس و برخورد مرا با خدا ندارند.

حال اگر فضا را باز می کنیم تا خدا روی ما کار کند، در فضای گشوده شده که ما با خدا یکی هستیم هیچ کس نباید وارد شود. در حالت درد هوشیارانه نباید از کسی کمک بخواهیم.

کمک خواستن ما در فضای تقلید عادی است اما در حال تبدیل شدن به فضای تحقیق، فقط باید من و زندگی باشم و بس. که ما هم یکی هستیم.

اگر زندگی با قضا وضعیتی پیش می آورد که نشان قهر اوست من باید فضا باز کنم حتی اگر تحت فشار درد هوشیارانه هستم، نباید من ذهنی خودم یا دیگران را دخالت دهم.

گرد فارس، گرد، سر افراشته
گرد را تو مرد حق، پنداشته
مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۰

فارس یعنی سوار که با اسب می تازد و گرد و غبار بلند می شود. سوار، نماد زندگی یا خداست که ما گرد و غبار همانیدگی، دور و برش بر پا کرده ایم. باید سوار را از گرد و غبار تشخیص دهیم.

با ذهن فضا گشایی نکنیم. با ذهن، حضور را تجسم نکنیم. با گمان و خیال ذهن، حال خوب من ذهنی را حضور نپنداریم یا گرد و غبار همانیدگی را، سوار و حضور نپنداریم.

شیر دنیا جوید اشکاری و برگ
شیر مولی جوید آزادی و مرگ
مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۵

شیر این دنیا یعنی من ذهنی، همیشه دنبال برگ و نوای این جهانی است. اما شیر خدا می خواهد به من ذهنی
بمیرد و به صورت حضور آزاد شود.
اکنون ما شیر دنیا هستیم یا شیر خدا؟
با معنویت خود توشه برای من ذهنی فراهم نکنیم. تأیید و توجه شکار نکنیم. شیر دلاوری باشیم که همانیدگی‌ها
را شجاعانه شناسایی می کند و در هشیاری خود نگه می دارد تا زندگی آنها را بیندازد. چون با من ذهنی
نمی توانیم همانیدگی را بیندازیم.

کی تراشد تیغ دسته‌ی خویش را؟
رو به جراحی سپار این ریش را
مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

من نخواهم رحمتی جز زخم شاه
من نخواهم غیر آن شه را پناه
-مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۱

تنها منبع رحمت و پناه من خداست و ضربه های شاه یا خدا برای گرفتن همانیدگی ها به خاطر لطف و رحمت اوست. فقط درد هشیارانه که با فضا گشایی همراه است، شاه (عدم) را به مرکز من می آورد و او (خدا) برای ما کافیت. در هر حالت باید روی ما به سوی او باشد، باید رو به سوی او کنیم.

غیر شه را بهر آن لا کرده‌ام
که به سوی شه تولا کرده‌ام
مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۲

هر چیزی را ذهنم نشان می دهد انکار کرده‌ام. لا کردن همانیدگی‌ها یعنی لحظه به لحظه در حال شناسایی آنها هستم و دوستی با شاه را انتخاب کرده‌ام. هر چقدر همانیدگی‌ها را لا کرده ام به همان اندازه در دوستی خدا به رویم باز شده است و عنایت و جذبۀ اش شامل حالم گشته.

جئُمونا و فُرادی بی نوا
هم بدان سان که خلقناکُم کذا
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۷۳

حق تعالی به مردم می گوید:
شما تنها و منفرد و بینوا به محضر ما آمده اید همان سان که شما را نخستین بار برهنه و عریان آفریدیم.

سوره انعام آیه ۹۴
شما تک تک (بی کس و بی چیز) پیش ما آمده اید همان سان که نخستین بار آفریدیمتان.

نتیجه گیری:

۱- درد هشیارانه در شناسایی همانیدگی ها لازم است.

۲- فضا گشایی باید به همراه درد هشیارانه باشد بدون کمک گرفتن از حتی بهترین کلام معنوی یا شخص کامل به حضور رسیده.

۳- در این حالت از کلام و کلمه باید عبور کرد.


۴- حالت تسلیم و فضا گشایی رازی دارد که فقط با انجام درست آن می توانی به آن راز پی ببری و نمی توانی توصیفش کنی.

۵- هر چیز یا هر کسی را در فضاگشایی، دخالت دهیم هشیاری روی هشیاری منطبق نمی شود و ما در من ذهنی با تجسم حضور، به سر خواهیم بُرد.

۶- گل ما باید به تنهایی برای بوسه ی شاه، شکل دهان شود.

همه نرگس شود رزان ز پی دید گلستان
گل تو بهر بوسه اش همه شکل دهان شود
دیوان شمس، غزل ۹۶۵

۷- بعد از آشکار شدن «عیان» حتی ارزشمند ترین کلام معنوی، مانع ارجعی یا حضور ما خواهد بود.

با احترام و قدردانی فراوان 
نوشتین



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com